

شرق روزنامه

مرور

دردهای روح

نسیم آصف؛ «سربازس آندره کلاریو مقابل زردها متوقف می‌شود. بنیاد کارینگتن این‌جاست؛ مجموعه‌ای از ساختمان‌های کم‌ارتفاع که مانند مهره‌های بازی دومینو کنار هم چیده شده‌اند و از نزدیک در احاطه درختان پارکی قرار گرفته‌اند که در نگاه اول بسیار وسیع جلوه می‌کند. اطراف ورودی، افرادی با روپوش سفید در رفت‌وآمدند. پرچم‌های آمریکا و فرانسه بر فراز بام‌های مسطح در اهتزاز است. احساس واقعی نظم و کارایی. در این صورت چرا این نام‌های بی‌امضا: برگردید به کشورتون؛ برید به جاهای دیگه؛ برای مردن به شما احتیاج نداریم...» «بن‌سای» پی‌یر بوالو و توماس نارساک با این سطور آغاز می‌شود. رمانی که به‌تازگی با ترجمه عباس آگاهی توسط نشر جهان کتاب به‌چاپ رسیده است. پی‌یر بوالو و توماس نارساک نویسندگانی فرانسوی‌اند که تعداد زیادی از آثارشان را با امضای مشترک به چاپ رسانده‌اند. از این دو نویسنده تاکنون آثار زیادی با ترجمه عباس آگاهی در مجموعه نقاب نشر جهان کتاب منتشر شده که می‌توان به «چهره‌های تاریکی»، «سرگیجه»، «اعضای یک پیکر»، «کارت منزلت» و «چشم‌زخم» اشاره کرد. در رمان «بن‌سای»، نویسندگان محل وقوع حوادث داستان را در شهر بایو، واقع در هفت‌کیلومتری سواحلی که در سال ۱۹۴۴ نیروهای متفقین با گذشتن از دریای مانش در آن‌جا قدم به خشکی گذاشتند، و در نوعی کلینیک قرار داده‌اند که ویژه مبارزه با دردهای جسمی و روانی و تهیه انواع اندام‌های مصنوعی است. در روایت این داستان همراه با پیشرفت حوادث به مباحثی حول موضوع درد و اندام‌های مصنوعی برمی‌خوریم که به تجسم هرچه بیشتر صحنه‌های ترسیم‌شده کمک می‌کنند و رابطه بن‌سای و موضوع کتاب را روشن می‌کنند. درواقع داستان این کتاب در بنیاد کارینگتن می‌گذرد، مرکزی مدرن و ویژه درمان انواع دردهای ناشی از بیماری‌های درمان‌ناپذیر. ویلیام کارینگتن و دکتر آرگو، مدیران بنیاد، نامه‌های بی‌امضا و تهدیدآمیزی دریافت می‌کنند و سربازرس کلاریو مامور رسیدگی به این موضوع می‌شود. او در تحقیقات خود به اسراری پی می‌برد که در این کلینیک نهفته است. در بخشی دیگر از داستان می‌خوانیم: «کلاریو دلش نمی‌خواهد به حرف هیچ‌کسی گوش کند. انگار کسی نمی‌فهمد که او، کلمه‌ای را پیدا کرده که قفل را باز می‌کند. غمگین! البته آرگو تکان نخورده است. ولی کلمه غمگین از مجموعه صدمه‌دیده، اشک بیرون داده است. اگر این مرد بیچاره غمگین است، پس یعنی دارد جان می‌گیرد، درک می‌کند. بنابراین می‌شود به تحقیق ادامه داد. باشد، یک ساعت دیگرا بگویم تا چند دقیقه دیگرا، چون وقت تنگ است. کلاریو از اتاق خارج می‌شود. می‌رود بیرون نفسی بکشد. با دکتر ملویل که سلام تسخراًآمیزی به او می‌گوید، روبه‌رو می‌شود. کلاریو درگیر کشف خودش است. اندوهگین، این کلمه معانی خیلی بیشتری از درد دارد. به معنی دردی است که مربوط به تن نمی‌شود، بلکه با روح سروکار دارد.»

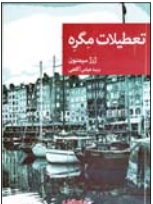


بن‌سای

پی‌یر بوالو و توماس نارساک
ترجمه عباس آگاهی
نشر جهان کتاب

مگره‌در تعطیلات

در میان پلیسی نویسان فرانسوی ژرژ سیمنون شهرت زیادی دارد و از سال‌ها پیش نیز آثاری از او در اینجا ترجمه و منتشر شده بود. به‌تازگی رمان دیگری از او با نام «تعطیلات مگره» با ترجه عباس آگاهی به چاپ رسیده است. مگره، شخصیت اصلی بخش زیادی از رمان‌های سیمنون، از مشهورترین پرسوناژهای ادبیات پلیسی و معمایی است. سیمنون در داستان‌های مختلفش سربازرس مگره را در موقعیت‌های مختلف قرار می‌دهد. در «تعطیلات مگره»، مگره به‌همراه همسرش به تعطیلات رفته اما هنوز چند روزی از شروع تعطیلات آنها نگذشته که کار مادام مگره به عمل جراحی می‌کشد. سربازرس هر روز و در ساعت مشخصی به بیمارستان می‌رود و از خواهران روحانی اجازه ملاقات می‌خواهد. روزها، یخ‌نواخت و بدون هیچ اتفاقی می‌گذرند و بیکاری مگره را خسته و کلافه کرده است. تا این‌که یک شب درحالی‌که سربازرس از بیمار ستان برمی‌گردد در جیب لباسش یادداشتی بدون امضا پیدا می‌کند. روی کاغذی شطرنجی و به خطی به ظاهر زنانه، نوشته شده: «از روی دلسوزی به دیدن بیمار اتاق ۱۵ بیایید...». در بخشی دیگر از این‌س رمان می‌خوانیم: «آن‌ها دوباره در کاتر پهلوانی به دهن می‌آورد، همیشگی‌اش، جلوی میز کار و مگره در صندلی راحتی چرمی. از راه سکوت کرده بودند. سکوتی که حالت ناراحت‌کننده یا خصمانه‌ای نداشت و شاید حتی موجب نوعی آرامش اعصاب بود. در این لحظه بود، بعد از روشن‌کردن پیشی، که سربازرس فهمید تغییری – نسبت به روز گذشته، یا از چند دقیقه پیش– در مخاطبش به وجود آمده است. دکتر اکسون حالت مردی بی‌برق، ولی همچنان مسلط را به دهن می‌آورد، حلقه یارک و عمیق‌تر زیر پلک‌هایش شکل گرفته بود و پوست صورتش چنان سفید و بی‌جلا بود که انگار به لب‌هایش سرخاب زده است. او می‌دانست که مگره، بی‌آن‌که بخواهد، او را محک می‌زند. ولی توجهی نمی‌کرد و وقتی سرانجام از این حالت بیرون آمد، دستش را به‌طرف زنگ دراز کرد. ظاهرا نگاهش، برای اولین‌بار، از مگره اجازه می‌گرفت. نمی‌شد صحبت از لبخند کرد. باین‌حال به نحوی چهره‌اش روشن شد. حالتی بود بسیار مبهم و تلخ؛ نوعی تمسخر نسبت به سربازرس و کمی هم دلسوزی نسبت به خودش. آیا وقتی به روی دکمه زنگ فشار می‌آورد فکر می‌کرد برای آخرین‌بار است که با صورت مردی آزاد، در چارچوب و حریمی که با عشق و اشتیاق برای خودش ساخته بود، کار می‌کند؟ در آن روز، به شکلی ناخوaste، دستش را بر پیشانی‌اش می‌کشید؛ پیش از آن‌که به پیشخدمت مخصوصش وارد اتاق شود، دو بار این کار را کرد.»



تعطیلات مگره

ژرژ سیمنون

ترجمه عباس آگاهی
نشر جهان کتاب

عطف

رؤیای دست‌نیافته

«نیم‌کره شمالی در ساعت شنی» عنوان کتابی است که به معرفی بیست شاعر مطرح انگلیسی‌زبان آمریکای شمالی می‌پردازد و منتخبی از اشعار آنها نیز در این مجموعه ترجمه شده است. این کتاب توسط بهار قهرمانی و ساناز مصدق گردآوری و ترجمه شده و آنها در بخشی از پیش‌گفتارشان درباره ترجمه شعر و ضرورت آن نوشته‌اند: «شاید بتوان گفت که ترجمه بعضی آثار با وجود اینکه به‌هیچ‌وجه نمی‌تواند از لحاظ ارزش هنری، هم‌ارز با شعر اصلی باشد اما همچنان ارزشمند بوده و ممکن است تأثیر چشمگیری بر مخاطبان غیرهم‌زبان به‌جا گذارد. نیاز به ترجمه شعر در شعر امروز ایران کاملاً ملموس است. نگاهی به موج‌ها و جریان‌های گوناگون شعری، دوام و اقبال هرکدام از سوی مخاطبان خود صحنه‌ای را بر این امر می‌باشد که هنوز راه درازی تا رسیدن به راه و روش مطلوب سربودن در شعر معاصر باقی است و ترجمه شعر کلیدی است که نه همه درها، اما پنجره‌ای را به این چشم‌انداز می‌گشاید. سؤالی که ذهن بسیاری از شاعران را به خود مشغول کرده، این است: در شعر امروز جهان چه می‌گذرد؟ آن‌ها از چه سخن می‌گویند؟ و چگونه...؟ آشنایی با مباحث و مضامینی که تاکنون کمتر در شعر معاصر ما دغدغه به حساب آمده، از دیگر نیازهای ترجمه شعر است. اما آمیختن فرم و محتوا بی‌آنکه اندکی از متن اصلی از دست برود از ظرافت‌ها و پیچیدگی‌های ترجمه شعر است و کاری است بس مشکل، که انجامش توسط مترجمی که علاوه بر درک کامل محتوای شعر در زبان مبدأ، خود نیز شاعر



نیم‌کره شمالی

در ساعت شنی

ترجمه و گردآوری

بهار قهرمانی و ساناز مصدق

نشر روزنه

بوده و به نحو و موسیقی کلمات و انتخاب و چینش مناسب آن‌ها در سطرها مشرف باشد، با سردرگمی کمتری همراه است. بنابراین به یقین همواره خللی بر ترجمه شعر وارد است که باید با استفاده از تجربه‌های مترجمان پیشین بر کمرنگ‌کردن آن کوشید.

«نیم‌کره شمالی در ساعت شنی» دربرگیرنده نمونه‌هایی از شعرهای شاعران معاصر انگلیسی‌زبان آمریکا و کانادا است و در آن تلاش شده که شاعران منتخبی که در سطح جهانی مطرح هستند و جوایز ادبی معتبری را به دست آورده‌اند، معرفی شوند. شعرهای این مجموعه از بین تعداد زیادی از شعرهای شاعر انتخاب شده و مترجمین کتاب، معیارهای انتخاب اشعار را فاکتورهای مثل محتوای شعر، فرم، نوآوری، قابلیت ترجمه‌پذیری و ادراک در زبان مقصد دانسته‌اند.

شاعرانی که در این کتاب معرفی شده‌اند عبارت‌اند از: مایا آنجلو،



نگاهی به نمایشنامه «چکاوک» ژان آنوی

ژان دارک از میان مردگان برخاست

و در مقابل خانواده‌اش و سپس در مقابل دادگاه می‌ایستد و از انکار آن‌چه شنیده است تن می‌زند: «هر چقدر که می‌خواهید محکم‌تر بزنید، این حق شماست. حق من هم این است که اعتقاد خود را حفظ کنم و به شما نه بگویم.» ژان دارک را دیوانه، بدکاره و جادوگر می‌نامند اما او همچنان به صدایی که شنیده وفادار است. او بعد از اینکه مورد خطاب قرار می‌گیرد می‌خواهد در شمایل یک مبارز تمام‌عیار دست به عمل انقلابی بزند.

جریان محاکمه ژان دارک به زبان لاتین ثبت شده است. نسخه اصلی اسناد مربوط به محاکمه که برای کشن اسقف شهر بوه فراهم شده بود، امروز در مجلس نمایندگان پاریس نگهداری می‌شود. در سال ۱۴۳۰ هشت سال از جنگ میان فرانسه و انگلیس می‌گذرد و به تازگی فرانسویان زیر پرچم دختری هفده‌ساله در کوششی نومیدانه به دو جنگ خونین برای عقب‌راندن فاتحان انگلیسی که هنوز بیش از دوسوم فرانسه را در دست دارند دست زده‌اند. ژان دارک به واسطه خیانت اسیر انگلیس می‌شود و برایش دادگاهی مذهبی تشکیل می‌دهند که در آن محکوم می‌شود و سوزانده می‌شود. آنوی در «چکاوک»، همین محاکمه را بر اساس اسناد به‌جامانده روایت کرده است. اما در همان آغاز نمایشنامه، آنوی آگاهانه به مخاطب یادآوری می‌کند که قصدش فقط به تصویرکشیدن محاکمه نیست و چیزی بیش از این قرار است اجرا شود. چیزی که این محاکمه را به امروز پیوند می‌زند. کنت واریک که اشراف‌زاده و سردار انگلیسی است که در جنگ‌های صدساله نقش مهمی داشت، در اولین دیالوگ نمایشنامه می‌گوید که فوراً ژان دارک را احضار کنیم تا هرچه زودتر محاکمه و سوزانده شود. اما اسقف کشن می‌گوید که اول باید تمام داستان را اجرا کنیم و واریک در پاسخ می‌گوید: «مسخره‌بازی‌های تئاتری! این قصه‌ها به درد بچه‌ها می‌خورد: زره زیبای سفید، پرچم، دوشیزه جنگجوی ظریف و سرسخت، با همین سر و وضع است که بعدها مجسمه‌اش را خواهند ساخت – بنا به مقتضیات سیاست روز. شاید خود ما هم در لندن مجسمه‌اش را نصب کنیم. عالی جناب، به نظر شما من شوخی می‌کنم، ولی چند قرن بعد، کاملاً ممکن است که مصالح عالیه حکومت اعلی حضرت این‌طور اقتضا کند...». آنوی در همین ابتدا با تأکید بر «مسخره‌بازی‌های تئاتری» یادآوری



چکاوک

ژان آنوی

ترجمه محسن یلفانی

نشر جهان‌کتاب

می‌کند که قرار نیست تاریخ را موبه‌مو تصویر کند و با تصویری که واریک از آینده ارائه می‌دهد، گذشته به امروز وصل می‌شود. درواقع آنوی در نمایشنامه‌اش یک‌بار دیگر ژان دارک را احضار کرده است تا این‌بار نقشش را در تئاتری که پس‌زمینه‌ای تاریخی دارد اجرا کند. حالا انکار ژان دارک دختری است که اینجا و اکنون از میان ما برخاسته تا ترس‌ها و امیدها و آرزوهای معاصر را نمایندگی کند. به‌عبارتی با معاصرکردن چهره کلاسیک ژان دارک، می‌توان در جست‌وجوی کشف یک چهره مبارز جدید بود یا می‌توان به امکان‌هایی که ژان دارک به عنوان سوزه‌ای که حقیقت و عمل را در پیوند با هم می‌بیند اندیشید.

ژان دارک نهنها هیچ تمایزی نسبت به دیگران ندارد بلکه حتی دختری دهانی است که سواد خواندن و نوشتن هم ندارد. او کاملاً تصادفی در حقیقت، خطاب سن‌میشل، مواجه می‌شود و آن را می‌پذیرد یا به تعبیری به صدا ایمان می‌آورد و همان لحظه تصمیم می‌گیرد که دست به عمل بزند. عملی که خلاف تمام اصول و موازین حاکم است و ازقضا به همین دلیل انقلابی است. عمل ژان دارک، اینکه لباس مردانه به تن کند و سوار بر اسب و کنار سربازان به میدان جنگ برود، خلاف موازین شریعت کلیسا و قانون جامعه است. عمل ژان دارک ممکن‌کردن امر ناممکن است. او از صدایی که خطایش خود می‌داند. از این حیث می‌توان سویه الهیاتی اسطوره ژان دارک را کنار زد و او را به عنوان چهره‌ای سوپ‌زکتیو درنظر گرفت. به اجرای غیرممکن دست زد. ژان، کارت را شروع کن. خدا فقط همین



پیام حیدر قزوینی

اگرچه ژان دارک چهره کلاسیک و شمایل تاریخی یک قهرمان مذهبی و ملی برای فرانسه است اما می‌توان از این شمایل اسطوره‌ای، سوزهای انقلابی و معاصر هم بیرون کشید و این کاری است که ژان آنوی در نمایشنامه «چکاوک» کرده است. در این نمایشنامه آنوی، ژان دارک نه‌فقط قهرمانی تاریخی بلکه حتی بیش از آن چهره فرد مبارزی است که می‌تواند نمونه یک سوزه انقلابی معاصر باشد.

«چکاوک» آنوی صحنه محاکمه ژان دارک است. محاکمه‌ای که تاکنون مورد توجه بسیاری ازجمله برتولت برشت و آنا زگرس هم بوده و فیلم‌هایی هم از آن ساخته شده است. اما آنچه ژان دارک «چکاوک» را متفاوت می‌کند، چهره معاصری است که آنوی به او بخشیده است. در نمایشنامه آنوی، محاکمه ژان دارک مربوط به امروز نیست اما به همان میزان به قرون وسطی هم مربوط نیست. حتی در دستور صحنه ابتدایی نمایشنامه آمده که «لباس‌ها کم و بیش قرون وسطایی‌اند، اما هیچ‌گونه جست‌وجویی برای انطباق با رنگ یا شکل لباس‌های آن دوران لازم نیست؛ ژان لباس مردانه به تن دارد، نوعی گرمکن ورزشی، و از آغاز تا پایان نمایش لباسش تغییر نمی‌کند.» چنین است که ژان دارک آنوی را می‌توان به جهان معاصر هم ربط داد. گرچه آنوی در نوشتن «چکاوک» از مستندات تاریخی فراتر نرفته و در مواردی از گزارش روزنامه محاکمه ژان دارک که تا امروز در دست مانده استفاده کرده؛ اما با این حال در جاهایی هم از واقعیت تخطی کرده و در همین تخطی‌هاست که تخیل آنوی امکان بروز پیدا کرده است. از پیوند تاریخ و تخیل، متنی پدید آمده که هم ردی از تاریخ را بر خود دارد و هم نشانه‌ای از امروز را. ژان دارک آنوی، همچنان با الهیات مسیحی آمیخته است. در اینجا نیز ژان دارک دختری دهاتی است که در یک روز کاملاً عادی و فقط به واسطه تصادف صدایی می‌شنود و به دنبال صدا می‌رود: «بعد از دعای مغربه، من خیلی کوچیکم. هنوز دو تا کیس‌هام بافته‌س. به هیچی فکر نمی‌کنم. خداوند مهربونه. آه یه نگهداری می‌کنه، کنار مادرم، پدرم، برادرهام. تو یه ده امن و آروم، دور و بر دُرُمی. ولی سربازهای نکبت انگلیسی دارن مملکتو غارت می‌کنن، همه‌چی رو آتیش می‌زنن، به زن‌ها تجاوز می‌کنن. سگم اومده دماغشو چسبونده به دامنم... دور و بر من همه‌چی خوب و آرومه، خیالم راحت. چقدر ساده‌س که آدم یه دختر کوچولو خوشبخت باشه...! یه دفعه، انگار یکی از پشت سر دستش رو می‌ذاره رو شونه‌م. من می‌دونم که هیچ‌کس پشت سرم نیس... ولی صدا به‌ام می‌گه...». بار اول صدا از ژان دارک می‌خواهد که زیاد به کلیسا برود و دختر فقط از صدا می‌ترسد. صدا دفعات دیگری هم به سراغ ژان دارک می‌آید و از او می‌خواهد که به یاری پادشاه فرانسه بشتابد و فرانسه را از شر انگلستان آزاد کند. این صدا، صدای سن‌میشل است و سن‌میشل در کلیسای کاتولیک بزرگ‌ترین فرشته خداوند است که با شیطان جنگیده و بر او پیروز شده است. سن‌میشل می‌خواهد که ژان دارک لباس مردانه بپوشد و به جنگ برود و فرمانده سربازان فرانسوی شود. ژان دارک در میان ابهام و تردید به صدایی که خطایش کرده آری می‌گوید و دستور را می‌پذیرد. وجه تصادفی این خطاب و این‌که هیچ‌کس جز ژان دارک آن را نشنیده، باعث می‌شود که کسی حرف دختر را باور نکند و اولین مانع او در راه انجام وظیفه‌اش خانواده‌اش هستند. ژان دارک از پدرش کنک می‌خورد که صدا را انکار کند و به مزرعه برگردد و کار هر روزهاش را انجام دهد. اما هرچه می‌گذرد اراده دختر راسخ‌تر می‌شود و او به وظیفه‌اش وفاداری بیشتری نشان می‌دهد. ژان دارک به صدا ایمان آورده و به واسطه ایمان ترسش را کنار زده است.

ژان دارک اگرچه مورد خطاب الهی، صدای سن‌میشل، قرار گرفته اما نه قدیسه است و نه کشیش بلکه مبارزی است که به هدش ایمان دارد و جنگیدن را وظیفه خود می‌داند. از این حیث می‌توان سویه الهیاتی اسطوره ژان دارک را کنار زد و او را به عنوان چهره‌ای سوپ‌زکتیو درنظر گرفت. ژان دارک وقتی خطاب سن‌میشل را می‌شنود با نوعی گسست روبرو می‌شود